

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

اهمیت بررسی هم‌گرایی ادبیات تطبیقی و نقد ادبی

فریبا صیدی

کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ارومیه fsydy807@gmail.com

چکیده

ادبیات تطبیقی از بدو تولد در قرن نوزدهم تا دهه ی شصت قرن بیستم، تحت سیطره ی مکتب اثبات‌گرای فرانسوی بود که ادبیات تطبیقی را بخشی از تاریخ ادبیات می‌دانست. در سال ۱۹۵۸م، رنه ولک-نظریه پرداز، مورخ نقد ادبی و استاد ادبیات تطبیقی دانشگاه ییل- با انتشار مقاله ی «بحران ادبیات تطبیقی» به مخالفت با مکتب فرانسوی پرداخت و جریان نوینی را در مطالعات ادبیات تطبیقی بنیاد نهاد. ولک با تألیف کتاب هفت جلدی تاریخ نقد جدید در زمره ی پیشگامان نقد نو به شمار می‌آید. او معتقد است ادبیات پدیده ای جهانی، و ادبیات تطبیقی مطالعه ی ادبیات در فراسوی مرزهای ملی و زبانی است. به نظر او، ادبیات تطبیقی همان ادبیات است و بس، بدون هیچ صفت محدود کننده ای. برای پژوهش ادبی به ملاک‌هایی برای داوری و ارزش‌یابی نیاز داریم. به بیان دیگر، هر ارزش‌یابی اساساً عملی انتقادی است. به این ترتیب، هیچ پژوهش ادبی بدون نقد امکان پذیر نیست. بر اساس سخنان ولک، مکتبی جدید در ادبیات تطبیقی شکل گرفت که آموزش نظریه و نقد ادبی را سرلوحه ی کار خود قرار داد. در بخش پایانی شمه ای از فعالیت‌های گروه ادبیات تطبیقی فرهنگستان زبان و ادب فارسی را خواهیم گفت و اولین شماره ی ویژه نامه ی ادبیات تطبیقی را به اختصار معرفی خواهیم کرد.

کلیدواژه ها: هم‌گرایی، ادبیات تطبیقی، نقد ادبی.

۱. مقدمه

ادبیات خیال‌انگیز و پژوهشگری ادبی (به‌ویژه پژوهشگری ادبی تاریخ‌محور) محدود شده یا اینکه با بی‌تفاوتی روبرو شده است.

بنابراین باید به این پرسش بپردازیم: علت وجودی ادبیات و مطالعه‌ی آن، دست‌کم در فرهنگ‌های غربی و غربی‌شده، چیست؟ ما در رقابت و مواجهه یا اساساً تکمیل واقعیت‌های اجتماعی/اقتصادی/سیاسی/قومی/مذهبی معاصر در جامعه‌ی خود (کسب و کار، فناوری، صنعت تفریحات، سرگیزجه‌ی خرید و فروش) تا چه اندازه وجودگرا هستیم؟ ادبیات چه بوده و چیست؟

ادبیات مفهوم مرکب و پیوندخورده [هیبرید] است و به همین دلیل مناسب رویکردها و تعابیر نسبتاً نامحدود است. اما یک ویژگی است که داستان‌های خیال‌انگیز قدیم را به زمان حال پیوند می‌دهد: پیرنگ‌های پرکششی که، صرف‌نظر از پایان داستان، توسط نیروهای منفی (و نه مثبت) به پیش برده می‌شوند. منبع الهام اصلی برای داستان‌سرایی در واقع رویدادهای طبیعی غیرمنتظره و

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

شگفتی هستند که تلویحاتِ فراطبیعی دارند: خشک‌سالی، سیل، طوفان، زمین‌لرزه، جانوران وحشی، آفات، امراض، اشباح، کابوس‌ها (بلایایی همچون خشونت بشر و هر نوع بی‌منطقی). در این فرآیند، داستان‌سرا محرک‌های فراطبیعی رویدادهای طبیعی را تفسیر می‌کند؛ او حدس می‌زند و [سپس مسائل را به هم] پیوند می‌زند و [مطلبی تازه] خلق می‌کند. در اغلب ادیانی که در حال حاضر در غرب رواج دارند، خشم عادلانه یا نه چندان عادلانه‌ی خدا یا خدایان با منطقی دیگر جایگزین شده است: «کار خدا حکمتی دارد که فراسوی دانش ماست.» این فرآیند سکولارسازی را آگنوستیسم [لاادری‌گری]، اگزیستانسیالیسم [مکتب اصالت وجود] و آتئیسم [خداناباوری] تکمیل کرده‌اند.

اما نمی‌توان رد و نشان‌های اخلاق‌گرایانه‌ای را که تا به امروز در فرهنگ‌های به‌شدت سکولار به‌جا مانده‌اند دست کم گرفت. با اینکه رسانه‌های جمعی (دیداری-شنیداری) ما آمریکایی‌ها مملو از انواع و اقسام خشونت‌هاست، ستاره/متهم خیالی برنامه‌های مردمی باید در انتهای داستان مجازات شود یا از کرده‌ی خود ابراز پشیمانی کند، و به‌سوی خدا بازگردد و به عشق واقعی یا رحم و شفقت دست یابد. ندامت و پشیمانی حقیقی یا ساختگی (که به آن مذهبی کردن هم می‌گویند) نه فقط در رسانه‌ها بلکه در سیستم کیفری ما و احتمالاً دیگران، عاملی مهم در مجازات به شمار می‌رود.

با وجود این، ادبیات چاپی هنوز هم رسانه‌ای فردی و خصوصی است که هر کس به‌طور اختصاصی و با دقت و سلیقه‌ی خود از آن بهره می‌برد، و تا حدودی از سانسور عمومی در امان است. در اینجا تقدس‌زدایی از داستان فراگیرتر (اگر نگوییم انحصاری‌تر) است و به‌طور زیرکانه با عنصر اخلاقی ترکیب شده است.

در نظر من، این فرآیند سکولارسازی و دمکرات‌سازی، این نیروی محرکه‌ی «اینجا و اکنون و برای همه»، در تغییر جهت ادبیات تطبیقی و مطالعات فرهنگی و میان‌رشته‌ای شدن آن‌ها در ایالات متحده تأثیر شگرفی داشته است. استادان ادبیات من در آمریکا در اواسط سال‌های ۱۹۳۰ و اوایل سال‌های ۱۹۴۰ بسیار شایسته و دانشمند بودند، اما بیش از آنکه متخصصان حرفه‌ای باشند، به مبلغان مذهبی غیرحرفه‌ای شباهت داشتند. اثر و نوشته‌ی مولف تحلیل و ارزیابی می‌شد و در عین حال مورد احترام قرار می‌گرفت و به خاطر سپرده می‌شد، صرف‌نظر از اینکه پژوهش از چه زاویه‌ای انجام گرفته است. صناعات ادبی (تمثیل، نماد، استعاره) هسته‌ی مرکزی «نقد نو» در دهه‌های ۱۹۴۰، ۱۹۵۰، و اوایل ۱۹۶۰ بود. امروزه پژوهشگران آمریکایی معمولاً می‌کوشند زوایای خاصی را از دل متون بیرون بکشند که نه درون‌نگرانه، بلکه برون‌سویانه به دیگر رشته‌های غیرزیبایی‌شناختی مرتبط با سیاست، قومیت، نژاد، جنس و جنسیت، و جز آن اشاره دارند تا ایده‌های خاصی را که از تعهدات فرهنگی این رشته‌ها حاصل می‌شوند نشان دهند. مقایسه‌ی آثار ادبی تمام‌عیار از فرهنگ‌های مختلف (که به لحاظ تئوریک، بنیان ادبیات تطبیقی را شکل می‌دهد، گرچه در گذشته هم چندان رواج نداشته) امروزه به امری بسیار نادر مبدل شده است. [امروزه] در روشن کردن مفهوم کلی متن، که هدف غایی پژوهش‌های ادبی است، توجه درخوری به «بافت» متن نمی‌شود. بالعکس، از متن برای تأیید نظریه، آن هم نه به‌صورت استقرایی بلکه به‌شیوه‌ی استنتاجی، استفاده می‌شود.

به‌طور خلاصه، سخن من این است که چرخشی بنیادین در ادبیات تطبیقی آمریکا، از محور عمودی ادبیات-فرهنگ به محور افقی ادبیات-غیرادبیات، صورت گرفته است.

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

در مراحل ابتدایی فرهنگ‌ها، «ما» بر «آن» غلبه داشت، و در بسیاری از فرهنگ‌های غیرغربی هنوز چنین است. «ما» در واقع فرد را، که پیوسته درگیر فرازونشیب‌های زندگی شخصی‌اش است، به حمایت‌گرینا پذیر خانواده و جوامع بزرگ و کوچک زبانی/مذهبی/اجتماعی/اقتصادی/قومی/نژادی/جنسیتی پیوند می‌زند، و از رهگذر این پیوند، به مفهومی متعالی می‌رسد: به امنیت امید و امیدواری.

«من» از طریق «ما» پشتیبانی می‌شود (از طریق خانواده و پیوندهای آن با جامعه، ملت و خدا)، از طریق اطمینان‌سازی دوباره در محور عمودی، از طریق پیوستگی تاریخی، نسب و تبار و اصالت خانواده، اجتماع، محله، ملت، مذهب، و با تلفیق بی‌مانند تاریخ و اسطوره، و همچنین در محور افقی، از طریق حضور ملموس و همزمان همین نهادها به علاوه‌ی مواردی دیگر، متمایز از مفروضاتی همچون جنبش‌های ایدئولوژیک، احزاب سیاسی، دولت، طبقه‌ی کارگر، صنعت، مدرسه و دانشگاه که به دلایلی با آن‌ها سر و کار داریم؛ یعنی، محور عمودی قدیم به علاوه‌ی محور افقی جدید. نیازها و انگیزش‌ها و امکان‌پذیری‌ها به‌طور متناوب از محور عمودی به افقی و برعکس تغییر می‌کنند، اما در نیمه‌ی دوم قرن بیستم، فرصت‌های فردی برای مطالبه‌گری و منتفع شدن — به همراه دیگر حقوق دموکراتیک (مثل رفاه اجتماعی و در دسترس بودن فرآیندهای آموزشی، سیاسی و اجتماعی) — چنان به‌طرز شگفت‌آوری در دموکراسی‌های غربی ترقی یافت که دیگر برای اکثر مردم، انگیزه‌ی جست‌وجو برای توجیه و مشروعیت‌دادن به محور تاریخی/افقی کمتر شد.

این را با نیمه‌ی نخست قرن بیستم مقایسه کنید که اسطوره‌های نژادی و تاریخی یا شبه‌تاریخی موجب حفظ فاشیسم و سوسیالیسم ملی‌گرا شد و به آن‌ها توان داد تا به انسجام در محور افقی برسند، انسجامی که بر محور عمودی استوار شده بود. در مورد کمونیسم، محور افقی، انسجام همسان‌خواه و دنباله‌روساز، بر بنیان قوی‌خوانش مارکس از تاریخ طبقه‌ی کارگر استوار شد. در این روزگار که حافظه‌ی ضعیفی دارد، نباید فراموش کنیم که این نظام‌های تمامیت‌خواه عمودی و افقی بسیار به کار فاشیسم و سوسیالیسم ملی‌گرا آمده بود، و زوال‌شان هم با بلاهت خودشان و البته پس از کشتارهای فجیع در تاریخ مدرن رقم خورد. در مورد کمونیسم، باید به این نکته اشاره کرد که رژیم‌ها نمی‌توانند همیشه مردم‌شان را از اقتصاد و ارتباطات جهانی دور نگه دارند.

آنچه در صفحه‌ی نخست روزنامه‌ها و مجله‌ها و سرخط اخبار تلویزیون قرار می‌گیرد مسائل مرتبط با نابرابری در نژاد و قومیت و جنسیت و خشونت و جز آن است؛ اینهاست که دانشجویان (به‌ویژه در مقطع کارشناسی) را به کلاس‌های درس دانشگاه می‌کشاند، و ما هم امیدواریم آنان را به لحاظ اجتماعی کنشگر و پاسخگو تربیت کنیم، و همین مسائل هم سبب افزایش شهرت و اعتبار روشنفکرانه‌ی شخصیت‌های معروفی همچون والتر بنیامین، تئودور آدورنو، ماکس هورکهایمر، میشل فوکو، پل دمان، فردریک جیمسون و بسیاری دیگر شده است. و اگر تاریخ‌دانان حرفه‌ای اعتراض کنند و بگویند که این طرفداران اومانیسیم «نو» از روی منابع آرشیوی کار می‌کنند و تاریخ را مطابق با تمایلات ایدئولوژیک خودشان تغییر می‌دهند، آنان [پیروان اومانیسیم نو] در پاسخ به نسخه‌ای آیکی از ایده‌های هیدن وایت اشاره می‌کنند که می‌گوید «تاریخ‌نگاری نوعی داستان‌نویسی است»، و اگر هم دانشمندان حرفه‌ای خواستار شاهدآوری و اثبات‌گری شوند، اینان در پاسخ به مفاهیم رایج و باب‌روزی همچون نسبییت یا نظریه‌ی آشوب اشاره می‌کنند یا به توماس کوهن یا پل فایرابند ارجاع می‌دهند. و اگر هم همکاران ما در علوم اجتماعی اعتراض کنند که هم‌ترازهای اومانیسیم ما دانش آماری، ریاضی و تجربی دانشمندان علوم اجتماعی را ندارند، پاسخ می‌شنوند که اتفاقاً عیب کار در همین وسواس به کمیت در علوم اجتماعی (به‌ویژه در امریکا) است.

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

خلاصه اینکه اصلاح‌گران ما ادعایی دوگانه دارند: (۱) اومانیسیم ادبی باید، دست‌کم در سطح کلامی، وارد فعالیت‌های اجتماعی شود، و (۲) نظرسنجی علمی/آماری و جهت‌گیری پرسش‌نامه‌ها در علوم اجتماعی امریکا باید با پژوهش‌ها و نظریه‌های فرهنگی اصلاح و تکمیل شود.

اثرات این موج «اینجا و اکنون» بر آموزش شفاهی و پژوهش‌های مکتوب در حوزه‌ی ادبیات تطبیقی چه بوده است؟ (۱) به نظر می‌رسد در امریکا، در پژوهش‌های منتشرشده، هسته‌ی ادبی «ادبیات تطبیقی» بسیار سست شده و در درجه‌ی دوم اهمیت قرار گرفته است. (۲) در اروپا، در فرهنگ‌هایی که

تاریخ‌های ادبی ریشه‌دار دارند، رویکرد تاریخی به ادبیات به منزله‌ی پدیده‌ای متمایز توانسته است خود را (به لحاظ تاریخی و انتقادی) حفظ کند و ادامه یابد. (۳) در امریکا، یکی از نقاط قوت این است که مطالعات میان‌رشته‌ای — به ویژه در تاریخ‌نگاری، فلسفه، مردم‌شناسی، علوم سخت و فن‌آوری، به همراه منظومه‌ای از هنرهای میان‌رشته‌ای (چه در سطح تاریخی و چه در روزگار معاصر) — ادبیات تطبیقی را به چالش کشیده‌اند، با آن وارد گفت‌وگو شده‌اند و در نهایت موجب غنی‌تر شدن آن شده‌اند. اما نقطه‌ی ضعف را هم بگوییم: این هیجان میان‌رشته‌ی، که با خطاهای آماتوری همراه است، هسته‌ی بین‌المللی و بین‌زبانی ادبیات تطبیقی را — که دانش ژرف و جامع از زبان و ادبیات و تاریخ دست‌کم یک فرهنگ غیرغربی را می‌طلبد — پس زده است. متأسفانه امروزه اغلب پژوهش‌های میان‌رشته‌ای در امریکا تک‌زبانه و تک‌فرهنگی‌اند.

از دو هدف عمده‌ای که چهل، پنجاه سال پیش برای دانش‌پژوهی میان‌رشته‌ای در امریکا متصور شدند (و من هم در این کار دست داشتم)، هدف مشابهت‌و-تعامل‌محور مطالعات میان‌رشته‌ای در ادبیات تطبیقی با کمیابی همراه بوده ولی هدف اصلاح و بازتعریف تمایزها، در امواج نظریه و نقد فرهنگی، غرق شده است. اثر مخرب مطالعات میان‌رشته‌ای بر ادبیات تطبیقی این بوده که حتی مفهوم رشته‌های نزدیک را هم با مشکل مواجه کرده است، طوری که ما اکنون — اگر بخواهم کمی با مبالغه بگوییم — «مطالعات میان‌رشته‌ای بدون رشته» داریم.

۱. روش تحقیق

روشی که در تحقیق فوق بکار برده شده است تلفیقی از روش مطالعاتی کتابخانه‌ای (استفاده از مقالات اینترنتی و پایان‌نامه‌ای) می‌باشد. بدین ترتیب برای جمع‌آوری مطالب ابتدا به گردآوری مطالب و بعد به تجزیه و تحلیل آنها اقدام شده است.

۲. رهیافت تحقیق

این مقاله دو هدف کلی را دنبال می‌کند: اولین هدف، تبیین ادبیات تطبیقی به عنوان نظریه‌ی جدید در ادبیات، و دومین هدف آن، طرح ادبیات تطبیقی به عنوان رویکردی جدید در نقد ادبی معاصر است. این دو هدف از هم جدا نیستند و توأمان مطرح می‌شوند. به طور کلی، ادبیات تطبیقی را مقایسه‌ی یک ادبیات با یک یا چند ادبیات از زبان، فرهنگ و یا ملیتی دیگر می‌دانند. بازگو کردن تعریفی جامع و کامل از ادبیات تطبیقی به دو دلیل مشکل می‌نماید: یکی بدفهمی واژه‌ی وصفی «تطبیقی» است که عده‌ای به غلط آن را هدف این رشته پنداشته‌اند؛ حال آنکه تطبیق روشی است که در سایر شاخه‌های دانش بشری مانند اقتصاد تطبیقی،

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

حقوق تطبیقی، آناتومی تطبیقی، فلسفه ی تطبیقی و مانند آن رایج است. دومین دلیل این است که ادبیات تطبیقی رشته ای پویا و در حال تحول بوده و در طول دو قرن گذشته فراز و نشیب های فراوانی را پیموده است. این تصور که نظریه ی ادبیات تطبیقی از بدو تولد در فرانسه (از قرن نوزدهم) تا به امروز ثابت باقی مانده، موجب پریشانی مطالعات ادبیات تطبیقی در ایران شده است. هنوز وقتی در ایران صحبت از ادبیات تطبیقی می شود، همان تعریف مکتب سنتی فرانسوی به ذهن اکثریت متبادر می شود و نظریه های جدید چندان مورد توجه قرار نگرفته است.

برای فهم ماهیت و عملکرد ادبیات تطبیقی ابتدا باید خلاصه وار به دو مکتب اصلی ادبیات تطبیقی نظری بیفکنیم: مکتب فرانسوی و مکتب آمریکایی. آبل -فرانسوا ویلمن(۲) (۱۸۷۰-۱۷۹۰م)، استاد دانشگاه سربین فرانسه، اولین پژوهشگری بود که در کلاس های درسی خود از اصطلاح ادبیات تطبیقی(۳) استفاده کرد. پس از او، پژوهشگران اروپایی و به ویژه فرانسوی مطالعات گسترده ای در مورد ادبیات مختلف اروپا انجام دادند و گه گاهی اصطلاح «ادبیات تطبیقی» را در آثار خود به کار بردند. برای مثال آمده دوکوسنل(۴) در طول چهار سال (۱۸۴۵-۱۸۴۱) کتاب هشت جلدی خود را با عنوان تاریخ ادبیات؛ درس هایی در ادبیات تطبیقی(۵) به چاپ رساند. نمونه های مشابهی نیز در انگلستان، آلمان و همچنین ایتالیا به چشم می خورد؛ هر چند در این کشورها چند دهه بعد از فرانسه این رشته پا گرفت.

بر اساس مکتب فرانسوی، وظیفه ی پژوهشگر ادبیات تطبیقی، مطالعه ی روابط و مبادلات ادبی بین ملت هاست؛ به عبارت دیگر ادبیات تطبیقی به چگونگی و ماهیت تأثیرگذاری و تأثیرپذیری بین نویسندگان و آثار ادبی ملت ها و زبان های مختلف التفات دارد. گوپار در کتاب ادبیات تطبیقی(۶) - که به سال ۱۹۶۱م در پاریس منتشر شد - معتقد است ادبیات تطبیقی شاخه ای از تاریخ ادبیات به شمار می آید و «عبارت از مطالعه ی تاریخ روابط ادبی بین الملل است. (۱۶: ۱۳۷۴)» از دیدگاه مکتب فرانسوی، وظیفه ی پژوهشگر ادبیات تطبیقی، بررسی ارتباطات ادبی بین فرهنگ های مختلف - اغلب بین فرهنگ فرانسه و سایر فرهنگ ها - است. این مکتب تحت تأثیر پوزیتیویسم (اثبات گرایی) قرن نوزدهم اروپاست و بر ارائه ی مستندات و مدارک تاریخی پافشاری می کند و هرگونه مطالعه ی تطبیقی را مشروط به اثبات رابطه ی تاریخی بین دو فرهنگ موردنظر می داند.

از دیدگاه مکتب فرانسوی، اثبات روابط تاریخی بین آثار ادبی که به زبان های مختلف نگاشته شده اند، شرط قطعی ورود به عرصه ی پژوهش های ادبیات تطبیقی است. به این ترتیب، روشن می شود که در این حوزه هدف - برخلاف برداشت عده ای - تطبیق یا مقایسه نیست. تطبیق فقط وسیله یا روشی است برای رسیدن به هدف که همان تبیین تعاملات و مبادلات ادبی بین ملت های مختلف است. اسداللهی (۱۳۷۹) هم به این نکته اشاره می کند و می گوید نمی توان دامنه ی ادبیات تطبیقی را فقط در مقایسه خلاصه کرد. اصلاً از دیدگاه این ادبیات، کلمه ی مقایسه در معنای یاد شده مردود است. یکی از صاحب نظران فرانسوی این رشته، رنه اتیامل، در کتاب خود با عنوان *La comparaison n'est pas raiso* (۱۹۶۳)، این گونه برداشت را درباره ی ادبیات تطبیقی نادرست می داند. اندیشمند دیگری به نام گوپار می گوید: «ادبیات تطبیقی، تطبیق ادبی نیست». ایو شوورل اضافه می کند: «ادبیات تطبیقی به مقایسه ی ادبی تقلیل پیدا نمی کند... بنابراین هدف ادبیات تطبیقی، حتی در باور متفکران نخستین آن، فقط مقایسه نیست. در واقع کشف مکانیسم های مربوط به ارتباط است که ما را ناچار به سوی تطبیق بین روابط رهنمون می شود. باری، ادبیات تطبیقی مقایسه را بهانه قرار می دهد و به ارتباط می رسد (گوپار، ۱۳۷۴: ۳۳).

پژوهشگران عرب و ایرانی ادبیات تطبیقی که تحت تأثیر مکتب فرانسوی اند، همسو با این نظریه هستند. غنیمی هلال ادبیات تطبیقی را «تحقیق در باب روابط و مناسبات بین ادبیات ملل جهان و نظارت بر تمام مبادلات و معاملات فکری و ادبی که از سر حد قلمرو زبان قومی فراتر رود» می داند. (۳۱: ۱۳۷۳) او نیز مانند دیگر پژوهشگران بر این نکته تأکید می کند:

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

ادبیات تطبیقی غنی تر از آن است که در برگزیده‌ی موضوعاتی باشد که اساس و پایه‌های آن مبتنی بر تصادف و درک سطحی و جوه تشابه، و گردآوری اطلاعات، و متون متشابه باشد؛ زیرا هدف ما از ادبیات تطبیقی چیزی نیست جز تجزیه و تحلیل حقایق از مجاری تاریخی، چگونگی انتقال این حقایق از زبانی به زبانی دیگر و از ادبیاتی به ادبیات دیگر، پیوندهای زاینده‌گی از یکدیگر، خصوصیات کلی ادبی که در مرحله‌ی انتقال به ادبیات دیگران برجای مانده است و صبغه‌هایی که در نتیجه‌ی انتقال به زبان‌های دیگر به دست آمده و یا از دست رفته است (همان، ۳۶).

غنیمی می‌افزاید ادبیات تطبیقی از پیوندهای کلی میان ادبیات مختلف جهان بحث می‌کند؛ با این حال ناگزیر است در ابعاد متنوع ادبی نفوذ کند، عناصر اصیل و ملی را بازباید و آنها را از غیراصیل و بیگانه تمیز دهد تا به این وسیله ارزش و اهمیت لقاخ خارجی را در راه بالندگی ملی و باروری نشان دهد. بنابراین، رسالت ادبیات تطبیقی، تشریح خط سیر روابط و پیوندهای ادبی و بخشیدن روحی تازه و شاداب به آنهاست. ادبیات تطبیقی قادر است با شناساندن میراث‌های تفکر مشترک، به تفاهم و دوستی ملت‌ها کمک مؤثری کند. ادبیات تطبیقی زمینه را برای خروج ادبیات بومی از انزوا فراهم می‌کند و آن را به عنوان جزئی از کل بنای میراث ادبی جهانی در معرض افکار و اندیشه‌ها قرار می‌دهد. بنابراین، ادبیات تطبیقی نه تنها مکمل تاریخ ادبیات، و پایه و اساس نوین و محکمی در نقد ادبی است؛ بلکه عامل بزرگی در تحقیقات جامعه‌شناسی و درک صحیح آنهاست و می‌تواند جامع بشری را به سوی تفاهم و تعاون میان انسانها سوق دهد (همان، ۴۳-۴۵).

تعریف زرین کوب از ادبیات تطبیقی در جلد اول نقد ادبی با مکتب فرانسوی همسو است. فشرده‌ای از نظر او به این شرح است: ادب تطبیقی تحقیق در باب روابط و مناسبات بین ادبیات ملل و اقوام مختلف جهان است. پژوهنده‌ای که به تحقیق در این رشته می‌پردازد مثل آن است که در سرحد قلمرو زبان قومی به کمین می‌نشیند تا تمام مبادلات و معاملات فکری و ادبی را- که از آن سرحد بین آن قوم و اقوام دور و نزدیک دیگر روی می‌دهد- تحت نظارت و مراقبت خویش بگیرد و پیداست که حاصل تحقیق او با میزان دقت و مراقبتی که در این تحقیق به کار می‌بندد مناسب خواهد بود (زرین کوب، ۱۳۶۹: ۱۲۵).

فرشیدورد در جلد دوم کتاب درباره‌ی ادبیات و نقد ادبی ادبیات تطبیقی را چنین تعریف می‌کند: ادبیات تطبیقی شاخه‌ای است از نقد ادبی که از روابط ادبی ملل مختلف با هم و از انعکاس ادبیات ملتی در ادبیات ملت دیگر سخن می‌گوید؛ برای مثال از تأثیر ادبیات ایران بر ادبیات عرب، فرانسوی، انگلیسی، روسی، ترکی، هندی، چینی و یا برعکس بحث می‌کند. به عبارت دیگر، «ادبیات تطبیقی تصویر و انعکاس ادبیات و فرهنگ ملتی است در ملت با ملت‌های دیگر». «پس نفوذ ادبی بر دو قسم است: یکی نفوذ شاعران و نویسندگان کشوری در نویسندگان و شاعران همان کشور؛ مانند تأثیر نظامی، فردوسی و سعدی بر شاعران معاصر یا بعد از آنها. نوع دوم نفوذ ادبی، نفوذ شاعر، یا نویسنده، یا ادبیات ملتی است در شاعر، یا نویسنده، یا ادبیات ملت دیگر که آن را ادبیات تطبیقی می‌گوییم؛ مانند تأثیر فردوسی بر ماتیو آرنولد انگلیسی و تأثیر حافظ بر گوته. ادبیات تطبیقی نوعی داد و ستد فرهنگی است؛ زیرا همان طور که فرهنگ ملل مختلف بر هم تأثیر می‌گذارند، ادبیات آنها هم- که یکی از ارکان فرهنگ به شمار می‌رود- برهم اثرگذار است. بنابراین، تحقیق در ادبیات تطبیقی به چند موضوع کمک می‌کند: یکی به کشف روابط فرهنگی بین ملت‌ها و دیگر به درک آن قسمت از تحولات ادبی‌ای که مربوط به این نوع روابط است؛ از این رو این رشته از معارف بشری در برقراری دوستی و صلح بین ملل مؤثر است (فرشیدورد، ۱۳۷۳: ۸۰۸).

اسلامی ندوشن در جام جهان بین درباره‌ی ادبیات تطبیقی چنین می‌گوید: ارتباط گسترده با سایر کشورها و کنجکاوای روزافزون انسان متجدد مبحث تازه‌ای وارد قلمرو ادبی کرده است و آن، «ادبیات تطبیقی» است که مقایسه و سنجش ادب ملی با ادب سرزمین‌های دیگر است. امروزه، با ارتباط همه‌جانبه‌ای که با دنیا ایجاد شده، ادب ملی را به درستی نمی‌توان درک کرد، مگر آنکه

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

کم و بیش از آثار برجسته ی ادب جهانی آگاهی داشته باشیم. شبکه ای ارتباطی میان فکر و ادب جهانی بوده است که آشنایی با آن، چشم ما را به روی ادب خود بازتر می کند (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۴: ۲۶۶).

اسلامی ندوشن در جایی دیگر در گفت و گو با کتاب ماه در مورد ادبیات تطبیقی می گوید: ادبیات تطبیقی یعنی بازنمود تشابه ها میان دو اثر در دو زبان؛ چه این تشابه اقتباسی باشد، چه اتفاقی. تطبیق به درک بهتر موضوع کمک می کند و بهره وری را افزایش می دهد. این نیز جزئی از جهانی شدن امور است که بر اثر فشرده شدن ارتباط ها، داده های ذهنی هر کشوری را به آن سوی مرزها روانه می کند. ادبیات تطبیقی چنین می نماید که اندیشه های آدمیان در بنیاد به یک سرچشمه می رسند و با وجود اختلاف های فرعی و طرز بیان، خویشاوندی هایی در میان آنهاست. برای مثال، مردم دنیا در هر نقطه از جهان یکسان عاشق می شوند؛ اما همگی به یک شکل عشق خود را ابراز نمی کنند. مقارنه ی آثار ادبی مختلف می تواند به تفاهم میان ملت ها کمک کند و احساسات مشترک انسان ها را تشریح کند (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۶: ۸).

شفیعی کدکنی نیز به مضمون تأثیرپذیری ادبی اشاره می کند و در اهمیت آن می گوید: «بدون مطالعه ی دقیق در ترجمه های شعر فرنگی، تحقیق در تحول شعر فارسی عملی نیست». (۱۳۵۹: ۱۴۵)»

مکتب دیگر ادبیات تطبیقی، مکتب آمریکایی است که پس از جنگ جهانی دوم پا به عرصه ی پژوهش های ادبی نهاد. این مکتب دارای دو ویژگی کلی است: ۱. پژوهشگران این مکتب ادبیات را پدیده ای جهانی و کلیتی می شمارند که اجزای آن، یعنی ادبیات ملی، از وحدتی اندام وار و انسجامی یگانه برخوردارند. مکتب آمریکایی با پذیرش عرصه ی ارتباطات و تأثیرات ادبی به عنوان یکی از حوزه های مهم پژوهشی این رشته، راه را برای مطالعات تطبیقی در زمینه ی نهضت ها، انواع ادبی (ژانر) و مضامین و بن مایه های ادبی می گشاید. ۲. از دیدگاه این مکتب، ادبیات تطبیقی در ارتباط تنگاتنگ با سایر رشته های علوم انسانی و هنرهای زیبا همچون تاریخ، فلسفه، ادیان، روان شناسی، جامعه شناسی، نقاشی، موسیقی و سایر هنرهاست. از منظر این مکتب، ادبیات تطبیقی، فلسفه و نظریه ی جدیدی در مطالعات ادبی است. این مطلب در جملات رنه ولک و ویکتور ژیرمنسکی خود را به خوبی نشان می دهد. در حالی که ولک می گوید ادبیات تطبیقی دقیقاً همان ادبیات است، ژیرمنسکی تأکید می کند که ادبیات اصولاً چیزی نیست مگر ادبیات تطبیقی. (Qtd. In Jost, ۱۹۷۴: ۲۴) ولک می خواهد بگوید که پایه و اساس ادبیات تطبیقی همان ادبیات است و استفاده از تطبیق، فقط رویکردی جدید در مطالعات ادبی است. ادبیات تطبیقی ادبیات را پدیده ای جهانی می انگارد و خود را به مرزهای جغرافیایی و فرهنگی خاصی محدود نمی کند. از این دیدگاه، ادبیات تطبیقی مانند نقد ادبی پدیده ای جهانی است. ژیرمنسکی روی دیگر سکه را بررسی می کند و می گوید هر مطالعه ی ادبی خواه ناخواه پژوهشی در ادبیات تطبیقی است. ما برای فهم ادبیات ملی هم به شناخت دیگری نیاز داریم. مگر می شود تأثیرگذاری و تأثیرپذیری را در مطالعات ادبی نادیده انگاشت؟ پس مطالعات ادبی ناگزیر از روش تطبیقی بهره می جویند.

فرانسوا یوست (۷) در مقدمه ی کتاب خود می گوید: «هرگاه به ادبیات از دیدگاه بین المللی و نه ملی بنگریم، وارد حوزه ی ادبیات تطبیقی شده ایم.» (P. vii) ۱۹۷۴: بر اساس این تعریف، هرگاه ما بدون توجه به مرزهای سیاسی، جغرافیایی، زبانی، ملیتی و فرهنگی به مطالعه ی ادبیات بپردازیم، وارد عرصه ی ادبیات تطبیقی شده ایم. یوست به چهار زمینه ی پژوهشی در ادبیات تطبیقی اشاره می کند:

۱. ارتباطات ادبی: شباهت ها و اثرگذاری ها؛

۲. مکتب ها و جریان های ادبی؛

۳. انواع و گونه های ادبی؛

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

۴. مضمین، نمونه‌ها و موضوعات ادبی.

اون آلدريج(۸)، سردبیر مجله ی بین المللی مطالعات ادبیات تطبیقی(۹)، معتقد است اکنون همه بر سر این موضوع توافق دارند که ادبیات تطبیقی به معنای مقایسه ی ادبیات قومی و ملی نیست. ادبیات تطبیقی روشی برای دست یابی به رویکردهای جدید ادبی است؛ روشی که از افق های تنگ و کوتاه مرزهای ملی، جغرافیایی، سیاسی و زبانی فراتر می رود تا آنجا که روابط بین ادبیات و سایر شاخه های علوم انسانی و هنرهای زیبا را نیز در برمی گیرد. از نظر روش، مطالعات ادبیات تطبیقی با مطالعات ادبیات ملی تفاوتی ندارد، جز آنکه در ادبیات تطبیقی موضوع تحقیق گسترده تر است، بیش از یک ادبیات را فرا می گیرد و هر آنچه را که دانشجو قادر به خواندنش باشد شامل می شود. پژوهشگر ادبیات تطبیقی به جای آنکه خود را به فروشگاه ملیت واحدی محدود کند، در یک مرکز تجاری بزرگ ادبی به خرید می پردازد: باری، ادبیات تطبیقی در مطالعه ی پدیده های ادبی فقط از مرزهای ادبیات ملی فراتر نمی رود؛ بلکه به ارتباط آن با سایر حوزه های فکری و هنری نیز می پردازد(۱: Aldridge, ۱۹۶۹).

هنری رماک در مقاله ی «ادبیات تطبیقی: تعریف و عملکرد آن(۱۰)» چنین اظهار می کند: ادبیات تطبیقی از یک سو مطالعه ی ادبیات در ورای محدوده ی کشوری خاص، و از سویی دیگر مطالعه ی ارتباطات بین ادبیات و سایر حوزه های دانش بشری همچون هنرهای زیبا (مانند نقاشی، مجسمه سازی، معماری و موسیقی)، فلسفه، تاریخ، علوم اجتماعی (مانند سیاست، اقتصاد و جامعه شناسی)، علوم تجربی، مذهب و مانند آن است. بنابراین، ادبیات تطبیقی مقایسه ی یک ادبیات با ادبیات یا ادبیات های دیگر و همچنین مقایسه ی ادبیات با سایر حوزه های تفکر و ذوق بشری است.(۱: Remark, ۱۹۶۱)

به این ترتیب، ادبیات تطبیقی به رشته ای بین رشته ای تبدیل می شود. در دوران معاصر، نیازی به نوعی دانش جامع که بتواند رشته های مختلف علوم انسانی را به هم پیوند زند، کاملاً احساس می شود. مطالعات ادبی با محدود کردن خود به ادبیات، به حاشیه رانده شده بود و نیاز به تغییر پارادایم در مطالعات ادبی کاملاً محسوس بود. ادبیات تطبیقی با درهم آمیختن تخصص های فراوان علوم انسانی، پاسخی به این نیاز علمی بود. در سال های اخیر، استیون توتوسی با چاپ کتاب ادبیات تطبیقی: نظریه، روش، کاربرد(۱۱) رویکرد جدیدی را با عنوان «ادبیات تطبیقی نو(۱۲)» مطرح کرد. او نظریه ی ادغام ادبیات تطبیقی و مطالعات فرهنگی را. که از چند دهه قبل مطرح شده بود- قوام بخشید و نظریه هایی نو در ادبیات و رویکردی جدید در نقد ادبی پی افکند. پاسخ توتوسی به این سؤال که «ارتباط اجتماعی و مشروعیت مطالعه ی ادبیات و فرهنگ را چگونه می توان توجیه کرد؟» این است که ادبیات تطبیقی رویکردی نظام مند و تجربی به ادبیات و فرهنگ است؛ روشی که وام دار علوم اجتماعی است و می تواند در احیای مطالعات ادبی و پایان دادن به حاشیه نشینی فعلی علوم انسانی بسیار مؤثر باشد). نقل شده در. (۵: Mourao, ۲۰۰۰)

ونگ نینگ(۱۳) در مقاله ای با عنوان «رویارویی با جهانی شدن: مطالعات فرهنگی در تقابل با ادبیات تطبیقی؟» این بحث را پی گرفته و به این نکته اشاره کرده است که ادبیات تطبیقی و مطالعات فرهنگی از دیرباز علائق مشترک پژوهشی فراوانی با یکدیگر داشته اند. بنابراین، معتقد است این دو رشته نه تنها در تقابل با یکدیگر نیستند؛ بلکه تکمیل کننده ی هم اند.

مطالعات فرهنگی در یک معنا کم و بیش از مطالعات ادبی سرچشمه می گیرد؛ به خصوص وقتی از مکتب مطالعات فرهنگی بیرمنگهام که در دهه ی ۱۹۶۰ به وجود آمد صحبت می کنیم. در این مکتب، هدف مطالعات فرهنگی، تحلیل زندگی جمعی مردم و ادبیات و فرهنگ عامیانه است.(۶۱: Ning, ۲۰۰۱).

نینگ در پایان نتیجه می گیرد:

بدیهی است ما پژوهشگران ادبیات تطبیقی به این نکته رسیده ایم که در مطالعات ادبیات تطبیقی نمی توانیم خود را فقط به حیطه ی تنگ ادبیات محض محدود کنیم؛ چرا که محدوده ی ادبیات در حال گسترش است و نظریه های کلی نقد - که هر روز بیشتر و بیشتر

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

به مطالعات فرهنگی تقرّب می جویند- جایگزین نظریه های ادبی سنتی می شوند. این در مورد رشته ما هم صادق است. به نظر من، مطالعات ادبیات تطبیقی در بهترین شکل آن وقتی صورت می گیرد که فرازبانی، بین فرهنگی و بین رشته ای باشد. ادبیات تطبیقی نباید فقط به «متن» در معنای فرمالیستی آن اکتفا کند؛ بلکه باید به «متن» در معنای وسیع اجتماعی آن یا «زمینه» بپردازد. این امر بدون تعامل با مسائل فرهنگی امکان پذیر نیست. به هر حال، ادبیات تطبیقی باید با پدیده های ادبی آغاز شود و بعد از عبور از صافی تحلیل های نظری و بین رشته ای باز به ادبیات باز گردد. (Ibid, ۶۳)

فشرده ی کلام نینگ این است که دیگر مانند گذشته نمی توان مطالعات ادبی را از دیگر علوم انسانی و به ویژه علوم اجتماعی جدا کرد. مطالعات فرهنگی «متن» را فقط به متن نوشتاری مانند شعر و داستان محدود نمی کند و متن را در معنای وسیع آن اعم از نقاشی، سینما، مجموعه های تلویزیونی، آگهی های تجاری، رسانه ها و عکس و مانند آن به کار می برد. «ادبیات تطبیقی نو» نیز در همین مسیر حرکت می کند و ادبیات را با سایر رشته های علوم انسانی پیوند می زند.

ادبیات تطبیقی در سیر تاریخی خود دچار چرخش ها و دگرگونی های نظری اساسی شده است و همین اتفاق خجسته باعث شده تحقیقات این شاخه از دانش بشری متنوع تر، غنی تر و وسیع تر شود. ادبیات تطبیقی ابتدا از مرزهای تنگ و تصنعی جغرافیایی فراتر می رود، سپس فرا رشته ای و چند رگه می شود و ارتباط خود را با سایر رشته ها برقرار می کند و سرانجام با نگاهی تعامل گرایانه و دیدگاهی جسورانه، افق جدیدی را در مطالعات ادبی می گشاید. ادبیات تطبیقی پایه گذار نظریه ای جدید در مطالعات ادبی در هزاره ی سوم است؛ شیوه ای که در آن، گفتمان ادبی همراه و در کنار گفتمان های فرهنگی دیگر مطرح می شود. به عبارت دیگر، ادبیات تطبیقی در هزاره ی سوم یعنی در هم رفتگی مرزهای گفتمان های فرهنگی ضمن حفظ موضوع و اهداف این علم که ادبیات در کلیت آن است.

این جستار بر دو نکته ی اصلی تأکید داشت: ۱. ادبیات تطبیقی ما را در شناخت بهتر و دقیق تر ادبیات ملی یاری می دهد. تطبیق فقط وسیله ای است برای رسیدن به هدف که همان تبیین تعاملات و مبادلات ادبی بین ملت های مختلف و در نتیجه شناخت دیگری است. شناخت دیگری نیز به شناخت بهتر خود می انجامد؛ یعنی دیدن خود در آینه ی دیگری. فرهنگ های مختلف از قرن ها پیش در تعامل با یکدیگر بوده و همواره از یکدیگر تأثیر پذیرفته اند. ادبیات تطبیقی رویکردی برای شناخت عمیق و علمی تفکر و فرهنگ هر مرز و بومی است. از سوی دیگر، ادبیات تطبیقی با مطالعات فرهنگی یکی شده است و به این ترتیب رویکردی جدید در نقد ادبی به شمار می آید که هدف آن، تفسیر و ارزیابی متون است. ۲. ادبیات تطبیقی بر این نظریه ی ادبی استوار است که ادبیات پدیده ای جهانی است و در میان تمام ملل از جوهره ی یکسانی برخوردار است.

منابع

- اسداللهی، الله شکر. (۱۳۷۹). «ادبیات تطبیقی: از الف تا ی». پژوهش زبان های خارجی. ش ۸. صص ۳۱-۳۹.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۷۴). جام جهان بین. در زمینه ی نقد ادبی و ادبیات تطبیقی. تهران: جامی.
- _____ (۱۳۸۶). «جایگاه زبان و ادبیات ایران در جهان معاصر». کتاب ماه ادبیات. س ۱. ش ۴. (مرداد). صص ۵-۸.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۹). نقد ادبی. ج ۲. تهران: امیرکبیر.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۵۹). ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت. تهران: توس.
- عُنیمی هلال، محمد. (۱۳۷۳). ادبیات تطبیقی: تاریخ و تحول، اثرپذیری و اثرگذاری فرهنگ و ادب اسلامی. تجربه و تحشیه و تعلیق از سید مرتضی آیت اله زاده شیرازی. تهران: امیرکبیر.

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در
فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and
Research in Persian culture, language and literature

-فرشیدورد، خسرو. (۱۳۷۳). درباره ی ادبیات و نقد ادبی. ج۲. تهران: امیرکبیر.
-گویار. م.ف. (۱۳۷۴). ادبیات تطبیقی. ترجمه ی علی اکبر خان محمدی. تهران: پازنگ.

- Aldridge, A. Owen (Ed.). (۱۹۶۹). Comparative Literature: Matter and Method. Chicago: University of Illinois Press.
- Jost, François. (۱۹۷۴). Introduction to Comparative literature. Indianapolis and New York: Pegasus.
- Ning, Wang. (۲۰۰۱). Confronting Globalization: Cultural Studies versus Comparative Literature Studies? Neohelicon. ۲۸/۱. PP. ۵۵-۶۶.
- Remak, Henry H. H. (۱۹۶۱). Comparative Literature: Its Definition and Function. Comparative Literature: Method & Perspective. Eds. Newton P. Stallknecht and Horst Frenz. Carbondale & Amsterdam: Southern Illinois Press. PP. ۱-۵۷.
- Tötösy de Zepetnek, Steven (Ed.). (۱۹۹۸). Comparative Literature: Theory, Method, Application. Amsterdam: Rodopi.